

طلاق و تعارض میان قواعد شرعی و الزامات بین‌المللی حقوق بشر بررسی تطبیقی در ایران و تاجیکستان

محمدحسین عابدینی*

محکم اعظم اویچ محمودزاده**

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

چکیده

طلاق به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی و حقوقی، آثار عمیقی بر بنیان خانواده و ثبات اجتماعی بر جای می‌گذارد. افزایش نرخ طلاق در کشورهایی مانند ایران و تاجیکستان، ضرورت بازنگری در نظام‌های حقوق خانواده را به چالشی جدی بدل ساخته است. مقاله حاضر، با رویکردی تطبیقی به بررسی تطور قوانین و ساختارهای مرتبط با طلاق در جمهوری اسلامی ایران و جمهوری تاجیکستان می‌پردازد. با وجود اشتراکات فرهنگی و دینی، دو کشور مسیرهای حقوقی متفاوتی را در زمینه طلاق پیموده‌اند: ایران از دهه ۱۳۴۰ اصلاحاتی را با هدف محدودسازی طلاق یک‌طرفه از سوی مرد و تقویت حقوق زنان آغاز کرده، حال آن‌که تاجیکستان همچنان تحت تأثیر سنت حقوقی شوروی و آموزه‌های اسلامی، تغییراتی محتاطانه و محدود را تجربه کرده است. این پژوهش با تمرکز بر تعارض میان قواعد شرعی حاکم بر طلاق و الزامات بین‌المللی حقوق بشر - به‌ویژه در زمینه برابری جنسیتی، حق دسترسی به عدالت و حمایت از زنان و کودکان - به تحلیل چالش‌هایی چون نابرابری‌های قانونی، فشارهای اجتماعی و نقش نهادهای مداخله‌گر در فرآیند طلاق می‌پردازد. در نهایت، مقاله می‌کوشد به این پرسش پاسخ دهد که اصلاحات انجام‌شده در دو کشور تا چه اندازه در کاهش آسیب‌های ناشی از طلاق و تقویت نهاد خانواده مؤثر بوده‌اند و آیا می‌توان از آن‌ها به‌عنوان الگوهای تطبیقی در راستای انطباق حقوق ملی با موازین بین‌المللی بهره برد. نتیجه مطالعه تطبیقی نشان می‌دهد که با وجود اشتراکات فرهنگی و دینی، ایران بیشتر با تعارض مستقیم میان فقه و الزامات حقوق بشر مواجه است؛ در حالی که تاجیکستان با استفاده از کنترل قضایی و مشاوره، برخی تعارضات را مهار کرده اما انعطاف‌پذیری نظام حقوقی کاهش یافته است. این تفاوت، نشان‌دهنده نقش تعیین‌کننده ساختارهای حقوقی و نهادهای حمایتی در بازتاب عملی سیاست‌های مرتبط با طلاق و حقوق زنان است.

واژگان کلیدی

طلاق، عدالت خانوادگی، تعارض قواعد شرعی، جمهوری اسلامی ایران، جمهوری تاجیکستان.

* دانش‌آموخته دکتری تخصصی حقوق خصوصی، دانشگاه دولتی تاجیکستان (نویسنده مسئول).

mh.abedini@gmail.com

** پروفیسور آکادمیسین، دانشگاه دولتی تاجیکستان.

mahmudov@list.ru

مقدمه

خانواده به‌عنوان بنیادی‌ترین نهاد اجتماعی، نقش بی‌بدیلی در شکل‌گیری شخصیت فردی، هویت فرهنگی، سلامت روانی و تربیت اخلاقی انسان‌ها ایفا می‌کند. پایداری و سلامت این نهاد، نه تنها شرطی اساسی برای توسعه فرهنگی و ثبات اجتماعی است، بلکه در پیشگیری از بسیاری از آسیب‌های رفتاری و بزهکارانه نیز نقش‌آفرین است. از این منظر، فروپاشی خانواده، به‌ویژه از رهگذر طلاق، صرفاً یک مسئله فردی یا حقوقی نیست، بلکه به معضلی اجتماعی بدل می‌شود که پیامدهای آن نسل‌های بعدی و ساختار کلان جامعه را درگیر می‌سازد. در دهه‌های اخیر، افزایش نرخ طلاق در کشورهای اسلامی، از جمله ایران و تاجیکستان، موجب نگرانی فزاینده نهادهای سیاست‌گذار، قضایی و فرهنگی شده است. در حالی که هر دو کشور دارای پیشینه‌ای دینی و فرهنگی مشترک‌اند، در سطح حقوقی و تقنینی، مسیرهای متفاوتی را پیموده‌اند. ایران با اتکای آشکار به فقه امامیه، از دهه ۱۳۴۰ به بعد دست به اصلاحاتی در زمینه طلاق زده که هدف آن، محدودسازی قدرت یک‌جانبه مرد در طلاق و تقویت موقعیت حقوقی زنان بوده است؛ در مقابل، نظام حقوقی تاجیکستان، با سابقه‌ای متأثر از حقوق مدنی شوروی و آموزه‌های اسلامی سنی‌مذهب، تحولات محافظه‌کارانه‌تری را تجربه کرده است (موسوی، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۷).

مسئله نسبت میان قواعد شرعی در حوزه احوال شخصیه و الزامات بین‌المللی حقوق بشر، طی سه دهه اخیر به یکی از مباحث اصلی حقوق تطبیقی تبدیل شده است. با افزایش گرایش دولت‌ها به الحاق به معاهدات بین‌المللی، از جمله میثاق حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، تعارض میان مقررات شرعی ناظر بر طلاق و معیارهای حقوق بشری پررنگ‌تر شده است. ادبیات بین‌المللی در این حوزه عمدتاً بر این نکته تأکید دارد که ساختار سنتی طلاق در فقه کلاسیک اسلامی - که غالباً «ایقاعی»، «یک‌جانبه» و در اختیار مرد تعریف شده است - زمینه بروز چالش با اصول عدم تبعیض، برابری جنسیتی و حق برخورداری از حمایت برابر قانون را فراهم می‌کند. آثار پژوهشگرانی چون زیبا میرحسینی، آن الیزابت مایر و عبدالله النعیم از مهم‌ترین منابع این حوزه‌اند و نشان می‌دهند که نهاد طلاق در بسیاری از کشورهای اسلامی در تقاطع میان شریعت، قانون‌گذاری ملی و تعهدات بین‌المللی قرار دارد (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۸۱).

در ایران، ادبیات موجود بیشتر بر تحلیل فقهی-حقوقی داخلی متمرکز است؛ به‌ویژه بررسی ساختار حقوقی طلاق در قانون مدنی، جایگاه اراده مرد، شرایط طلاق به درخواست زوجه، نقش دادگاه خانواده و آثار مالی و حضانت. هرچند برخی پژوهش‌ها به ارتباط میان قوانین داخلی و استانداردهای حقوق بشر اشاره کرده‌اند، اما غالب این آثار فاقد تحلیل تطبیقی گسترده و بررسی

ساختاری تعارض میان قواعد شرعی و تعهدات بین‌المللی هستند. همچنین در منابع فارسی، مطالعه تطبیقی ایران با کشورهای آسیای مرکزی - مانند تاجیکستان - کمتر مورد توجه قرار گرفته است (Harris, 2017: 14).

در تاجیکستان، پس از فروپاشی شوروی و تصویب «قانون خانواده»، پژوهش‌های قابل توجهی درباره بازگشت دین به حوزه خانواده، گسترش نکاح و طلاق مذهبی و پیامدهای آن برای حقوق زنان صورت گرفته است. گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی نیز نشان می‌دهد که اگرچه قانون خانواده تاجیکستان ماهیتی سکولار دارد، اما در عمل بسیاری از روابط خانوادگی بر اساس عرف مذهبی یا تفسیرهای محلی از شریعت حل و فصل می‌شوند؛ مسئله‌ای که تعهدات این کشور به اسناد حقوق بشری، از جمله کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، را با چالش مواجه می‌کند. باین حال ادبیات حقوقی علمی درباره مقایسه نظام‌مند میان قواعد شرعی و الزامات بین‌المللی در حوزه طلاق در تاجیکستان محدود است (n-Na'im, 2002: 21).

مرور ادبیات نشان می‌دهد که تاکنون پژوهشی که به‌طور هم‌زمان و تطبیقی به بررسی تعارض میان قواعد شرعی طلاق و الزامات بین‌المللی حقوق بشر در دو کشور فرهنگی - دینی مشابه اما حقوقاً متفاوت یعنی ایران و تاجیکستان بپردازد، وجود ندارد. شکاف میان قانون رسمی و عمل اجتماعی، تأثیر آموزه‌های شرعی بر مقررات طلاق، تفاوت سطح الحاق دو کشور به معاهدات بین‌المللی و پیامدهای آن برای زنان، از جمله خلأهای مهم پژوهشی‌اند. بنابراین تحقیق حاضر از این حیث که تلاش می‌کند با رویکردی تحلیلی - تطبیقی، تعامل و تعارض میان شرع، قانون و حقوق بین‌المللی را در دو نظام حقوقی بررسی کند، واجد نوآوری و ارزش افزوده در ادبیات علمی این حوزه است.

در این میان، یکی از مهم‌ترین چالش‌های فراروی نظام‌های حقوق خانواده در کشورهای اسلامی، تعارض میان قواعد شرعی سنتی و الزامات حقوق بین‌المللی بشر است؛ الزاماتی که از کشورها می‌خواهند در راستای تحقق عدالت جنسیتی، تضمین حق دسترسی به عدالت، و حمایت از کرامت انسانی در فرآیند طلاق گام بردارند. این تعارض، به‌ویژه زمانی برجسته‌تر می‌شود که اصول شرعی حاکم بر طلاق - مانند طلاق به‌اراده مرد، تعدد زوجات، یا موانع فقهی در طلاق به‌درخواست زن - با اسناد بین‌المللی چون میثاق حقوق مدنی و سیاسی یا کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان در تقابل قرار می‌گیرند¹.

پژوهش حاضر با رویکردی تطبیقی، در پی بررسی و تحلیل مقررات طلاق در جمهوری

1. https://www.un.org/womenwatch/daw/cedaw/?utm_source=chatgpt.com

اسلامی ایران و جمهوری تاجیکستان است تا از رهگذر این مقایسه، به ارزیابی میزان کارآمدی این مقررات در پاسخ‌گویی به تحولات اجتماعی و الزامات حقوق بشری پردازد. در این راستا، پرسش‌هایی از این قبیل مطرح می‌شود: ساختارهای حقوقی طلاق در ایران و تاجیکستان چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی دارند؟ اصلاحات قانونی اخیر در این دو کشور چه تأثیری بر حمایت از خانواده و کاهش آمار طلاق داشته‌اند؟ آیا نظام‌های حقوقی اسلامی می‌توانند پاسخ‌گوی الزامات حقوق بشری معاصر باشند؟

فرضیه پژوهش آن است که علی‌رغم اشتراکات فرهنگی و دینی، تفاوت در ساختارهای حقوقی و تجربه‌های تاریخی، سبب شده است مقررات طلاق در ایران و تاجیکستان اثربخشی متفاوتی در عمل داشته باشند؛ همچنین، فقدان زیرساخت‌های فرهنگی، اجتماعی و آموزشی، مانعی مهم در تحقق اهداف اصلاحات حقوقی به‌شمار می‌رود. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی و تطبیقی، بر پایه تحلیل متون فقهی، مقررات داخلی، اسناد بین‌المللی و آمارهای رسمی انجام شده و در سه بخش سامان یافته است: کلیات و مبانی نظری؛ بررسی تطبیقی ساختارهای حقوقی و تحولات طلاق در دو کشور؛ تحلیل چالش‌ها و ارائه راهکارهایی برای انطباق مقررات داخلی با الزامات حقوق بشر، با تأکید بر حمایت از زنان و حفظ نهاد خانواده.

۱. تعریف طلاق

۱-۱. تعریف حقوقی طلاق در ایران

در قانون مدنی، طلاق به‌عنوان یکی از طرق انحلال نکاح تعریف می‌شود. قانون مدنی ایران در ماده ۱۱۳۳ مقرر می‌دارد: «مرد می‌تواند هر وقت که بخواهد با رعایت شرایط مقرر در این قانون، زن خود را طلاق دهد». البته با اصلاحاتی که در قانون حمایت خانواده (مصوب ۱۳۹۱) صورت گرفته، این اختیار مقید شده و دادگاه باید با بررسی شرایط از جمله داوری، مشاوره و حقوق مالی زوجه، گواهی عدم امکان سازش صادر کند. از نظر حقوقی، طلاق فعلی حقوقی است که غالباً در اختیار مرد قرار دارد، اما در مواردی خاص مانند شروط ضمن عقد، عسر و حرج یا وکالت در طلاق، زن نیز می‌تواند آن را اعمال نماید (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۸۵).

۱-۲. تعریف حقوقی طلاق در جمهوری تاجیکستان

در جمهوری تاجیکستان، نظام حقوقی مبتنی بر ترکیبی از اصول حقوق مدنی و عناصر حقوق اسلامی است. در قانون خانواده این کشور (قانون «عایلولی»، مصوب ۱۹۹۸ و اصلاحات بعدی)،

طلاق به عنوان انحلال رسمی ازدواج از طریق دادگاه یا دفاتر ثبت مدنی^۱ تعریف شده است. براساس ماده ۱۸ این قانون: «ازدواج با توافق دو طرف یا بنا بر تصمیم دادگاه، در صورتی که زندگی مشترک غیرممکن تشخیص داده شود، قابل فسخ است». در مواردی که زوجین فاقد فرزند مشترک یا اختلاف مالی باشند، امکان طلاق اداری از طریق ثبت خانه‌ها وجود دارد؛ اما در موارد دیگر، فرآیند دادگاهی پیش‌بینی شده است. برخلاف ایران، در تاجیکستان حق طلاق به‌طور مساوی برای زن و مرد به رسمیت شناخته شده است، هرچند فشارهای عرفی و اقتصادی مانع اعمال کامل این برابری می‌شود.

۲. تحولات قانون طلاق در قانون مدنی

نظام حقوقی ایران در حوزه طلاق، تحت تأثیر فقه امامیه و قوانین مدون، طی دهه‌های گذشته دستخوش تحولات مهمی شده است. گرچه اصل طلاق همواره به‌عنوان یکی از راه‌های انحلال نکاح پذیرفته شده، اما نوع، شیوه اعمال و محدودیت‌های آن در گذر زمان با تغییراتی مواجه بوده است؛ تغییراتی که گاه در جهت تأمین حقوق زن و ایجاد تعادل در روابط زناشویی بوده و گاه نیز در پاسخ به تحولات اجتماعی، سیاسی و فرهنگی رخ داده است (کاتوزیان، ۱۳۹۱: ۸۱).

۲-۱. مبنای فقهی و قانون مدنی

قانون مدنی ایران، به‌ویژه در کتاب دوم از جلد اول (مواد ۱۱۲۰ تا ۱۱۵۷) به تبع فقه امامیه، حق طلاق را اساساً برای مرد شناخته است. ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی در نسخه اولیه خود تصریح می‌کرد: «مرد می‌تواند هر وقت بخواهد زن خود را طلاق دهد.» این ماده در کنار مواد دیگر، نشان‌دهنده سلطه نسبی مرد در انحلال رابطه زناشویی بود. البته قانون‌گذار با پذیرش نهاد «طلاق خلع» و «مبارات» و نیز شروط ضمن عقد نکاح، در مواردی محدود برای زن نیز امکان طلاق را پیش‌بینی کرده بود، اما قلمرو آن بسیار محدود باقی ماند (امامی، ۱۳۷۰: ۲۵۰).

۲-۲. مقررات طلاق در ادیان مسیحیت، زرتشتی و یهود

طلاق در ادیان مختلف با توجه به آموزه‌ها، ارزش‌ها و اهداف دینی متفاوت تنظیم شده است، اما

1. ЗАГС: Запись актов гражданского состояния

توضیح آنکه: دفتر ثبت وقایع مدنی، مانند تولد، ازدواج، طلاق و فوت می‌باشد. در تاجیکستان (مانند سایر جمهوری‌های سابق شوروی)، هنوز از همین ساختار استفاده می‌شود. این دفاتر معمولاً در سطح محلی و زیر نظر وزارت دادگستری یا نهادهای مدنی عمل می‌کنند.

در همه آن‌ها تأکید بر حفظ خانواده و کاهش آسیب‌های اجتماعی مشترک است. بررسی مقررات طلاق در ادیان مسیحیت، زرتشتی و یهود نشان‌دهنده تنوع رویکردها و زمینه‌های تطبیقی است (Erwin, 2003: 221).

۲-۱-۲. مسیحیت

در مسیحیت، ازدواج یک پیوند مقدس و خدایی به شمار می‌رود که به راحتی گسسته نمی‌شود. به باور اناجیل، ازدواج پیمانی است که خداوند دو انسان را به هم پیوند می‌دهد و بنابراین جدایی آنان بر خلاف مشیت الهی است. در انجیل متی آمده است: «آنچه خدا پیوست، انسان جدا نسازد»؛ همین اصل باعث شده است که کلیسای کاتولیک، طلاق را به معنای واقعی کلمه به رسمیت نشناسد و تنها «ابطال ازدواج» را در شرایط خاص ممکن بداند. ابطال ازدواج بدین معناست که اساساً از دید کلیسا ازدواجی معتبر شکل نگرفته بوده است، مثلاً به دلیل اجبار، فریب یا فقدان قصد واقعی. در چنین مواردی، پس از بررسی مفصل توسط مقامات کلیسایی، پیوند ازدواج بی اعتبار اعلام می‌شود، نه این که به طور رسمی منحل گردد (Rose, 2011: 95-100).

با این حال در شاخه‌های دیگر مسیحیت مانند پروتستانسم و ارتدوکس، رویکردی ملایم‌تر مشاهده می‌شود. پروتستان‌ها بر این باورند که در مواردی چون خیانت زناشویی یا ترک همسر، طلاق می‌تواند مشروع باشد. در برخی فرقه‌های پروتستان حتی ازدواج مجدد پس از طلاق نیز پذیرفته شده است، هرچند این امر به طور کلی با محدودیت‌هایی همراه است. ارتدوکس‌ها نیز امکان طلاق را پذیرفته‌اند و جدایی زن و شوهر در صورت ناسازگاری شدید، خشونت یا ارتکاب گناهان بزرگ توسط یکی از طرفین می‌تواند رخ دهد. با این وجود، نگاه کلی مسیحیت به طلاق منفی است و آن را نوعی شکست در زندگی زناشویی و حتی کاستی در ایمان تلقی می‌کند (Coontz, 2005: 312).

۲-۲-۲. زرتشتی

در آیین زرتشتی، ازدواج عملی مقدس دانسته می‌شد و تشکیل خانواده یکی از مهم‌ترین وظایف دینی بود. در این دیدگاه، خانواده سنگری برای مبارزه با اهریمن و تداوم نژاد نیک به شمار می‌رفت. از همین رو، طلاق اگرچه ممکن بود، اما اساساً عملی ناپسند و خلاف اخلاق دینی محسوب می‌شد. در عین حال متون اوستایی و پهلوی نشان می‌دهند که در جامعه زرتشتی و به‌ویژه در دوره ساسانی، مقررات مشخصی برای طلاق وجود داشت و این موضوع به صورت نهادی حقوقی پذیرفته شده بود.

در عمل، اختیار اصلی طلاق با مرد بود و او می‌توانست در شرایطی خاص زن خود را طلاق دهد. با وجود این، زن نیز در برخی موارد مثل ناتوانی شوهر در تأمین معاش، عقیم بودن یا رفتار ظالمانه، می‌توانست به موبدان مراجعه کرده و درخواست جدایی کند. اجرای طلاق باید با حضور روحانیان انجام می‌گرفت و زن پس از جدایی، حقوق مالی مانند مهریه و جهیزیه خود را دریافت می‌کرد. به‌رغم وجود این مقررات، آموزه‌های اخلاقی زرتشتی پیوسته بر حفظ بنیان خانواده تأکید داشتند و طلاق را آخرین راه‌حل و رفتاری مذموم می‌دانستند (Rose, 2011: 95-100).

۲-۲-۳. یهودیت

در شریعت یهود، طلاق نهادی مشروع و پذیرفته‌شده است، اما هرگز توصیه نمی‌شود مگر در مواردی که ادامه زندگی مشترک ناممکن باشد. منابع توراتی به‌ویژه در کتاب تثیبه، مقررات مربوط به جدایی زن و شوهر را بیان کرده‌اند. طلاق در سنت یهودی با صدور سندی ویژه به نام «گت» انجام می‌شود. این سند توسط شوهر تنظیم و در حضور شاهدان به زن تحویل داده می‌شود. بدون گت، زن همچنان از نظر شرعی همسر مرد محسوب می‌شود و امکان ازدواج مجدد ندارد.

در طول تاریخ یهودیت، حق اصلی طلاق در دست مرد بوده است، اما ربی‌ها و علمای یهود به تدریج سازوکاری ایجاد کردند که زنان نیز بتوانند در شرایطی مانند خشونت، ترک خانواده یا عدم تأمین معیشت از سوی شوهر، به دادگاه دینی مراجعه کنند و صدور گت را از شوهر مطالبه نمایند. اگر شوهر سر باز می‌زد، دادگاه می‌توانست او را مجبور کند. به همین دلیل، یهودیت در مقایسه با مسیحیت نگاه عمل‌گرایانه‌تر و حقوقی‌تری به طلاق دارد، اگرچه همچنان آن را یک شکست اخلاقی در زندگی خانوادگی می‌داند (Broyde, 2003: 97).

۳. طلاق در مقررات و قوانین تاجیکستان

کشور تاجیکستان اگرچه از نظر فرهنگی، زبانی و مذهبی به ایران نزدیک است، اما ساختار حقوقی آن به دلیل سابقه حضور در نظام حقوقی شوروی سابق و پیروی از مدل سکولار حقوق مدنی^۱ تفاوت‌های مهمی با نظام حقوق اسلامی ایران دارد. در تاجیکستان، طلاق صرفاً به‌عنوان امری مدنی و قضایی تلقی شده و انحصاراً از طریق مراجع رسمی به ثبت می‌رسد. در این نظام، تأثیرپذیری از قوانین شوروی، همراه با آداب و رسوم اسلامی و ارزش‌های فرهنگی سنتی، زمینه‌ای برای شکل‌گیری قواعد حقوق خانواده و به‌ویژه مقررات مربوط به طلاق را فراهم کرده است.

بر اساس قانون «خانواده جمهوری تاجیکستان» مصوب ۱۹۹۸ (و اصلاحات بعدی)، طلاق تنها

در دو مسیر ممکن است انجام شود: نخست، از طریق مراجع ثبت احوال مدنی (زکس) در مواردی که زوجین توافق داشته و فاقد فرزند صغیر باشند؛ دوم، از طریق دادگاه‌های ناحیه‌ای در صورتی که میان زوجین اختلاف وجود داشته یا صاحب فرزند خردسال باشند. برخلاف تصور رایج، در حقوق ایران نیز طلاق بدون دخالت دادگاه قابل تحقق نیست و صدور رأی عدم امکان سازش از سوی دادگاه شرط اساسی برای تحقق طلاق است. با این حال، در تاجیکستان تمام طلاق‌ها تنها پس از ثبت رسمی و طی روند قانونی معتبر شناخته می‌شوند و جایگاه نهادهای رسمی در فرآیند طلاق برجسته‌تر است.

همچنین براساس مواد ۱۸، ۱۹ و ۲۰ قانون خانواده تاجیکستان، دادگاه پیش از صدور رأی طلاق، موظف است تلاش خود را جهت آشتی دادن زوجین به کار گیرد و در صورت تشخیص امکان اصلاح روابط خانوادگی، صدور حکم طلاق را تا سه ماه به تعویق اندازد. دادگاه باید نقش حمایتی خود نسبت به فرزندان خردسال، وضعیت اقتصادی زن بی‌سرپرست و نیز تقسیم اموال مشترک را در جریان رسیدگی مدنظر قرار دهد. در این مسیر، برخلاف ایران که استفاده از داوران خانوادگی مستند به ماده ۱۹ قانون حمایت خانواده رایج است، نظام قضایی تاجیکستان فاقد نهاد داوری سنتی بوده و تمام مسئولیت بررسی و تصمیم‌گیری بر دوش قاضی قرار دارد (Juliette, 2020: 248).

از دیگر تفاوت‌های بارز، برابری حقوقی زوجین در رجوع به دادگاه برای درخواست طلاق است. در حالی که در قانون مدنی زن فقط در موارد محدود می‌تواند مستند به ماده ۱۱۳۰ ق.م و شروط ضمن عقد، تقاضای طلاق کند، در حقوق تاجیکستان، قانون به هر دو همسر حق برابر در طرح دعوی فسخ نکاح داده است. به‌موجب ماده ۳۲ قانون خانواده، «هر یک از زوجین حق دارند به دادگاه تقاضای طلاق ارائه دهند بدون آنکه نیاز به اثبات خطای طرف مقابل یا دلایل خاص باشد». این اصل، مبتنی بر استقلال اراده طرفین و آزادی شخصی در انتخاب یا انحلال عقد ازدواج است که از اصول بنیادین حقوق مدنی شوروی سابق نیز برگرفته شده است (Roche, 2020: 14).

نکته قابل تأمل دیگر، ترکیب قوانین عرفی، اسلامی و مدنی در جامعه تاجیکستان است. با آنکه قانون‌گذاری سکولار در این کشور غالب است، در سطح غیررسمی هنوز هم بسیاری از طلاق‌ها در چارچوب شرعی و عرفی اتفاق می‌افتد. برخی مردان بدون مراجعه به نهاد رسمی، تنها با گفتن لفظ «طلاق» به صورت حضوری یا تلفنی یا از طریق روحانیون محلی همسر خود را طلاق می‌دهند که البته این نوع طلاق‌ها از نظر قانونی بی‌اعتبار بوده و زنان را در موقعیت آسیب‌پذیر حقوقی قرار می‌دهد. در این خصوص، فعالان حقوق زن همواره خواستار ارتقای سواد حقوقی و الزام حاکمیت به ثبت رسمی هر نوع انحلال نکاح شده‌اند (UNDP: 2020).

در مجموع، گرچه قانون خانواده تاجیکستان در ظاهر با نگاه مدرن و برابری طلبانه تدوین شده است، اما چالش‌هایی چون ضعف فرهنگ ثبت رسمی، فشارهای اجتماعی، وابستگی اقتصادی زنان و مقاومت سنت‌های محلی موجب شده‌اند که حقوق زنان در فرآیند طلاق همواره در معرض تهدید قرار گیرد. برای رفع این چالش‌ها، نهادهای بین‌المللی و داخلی از جمله نهاد سازمان ملل برای برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان و سازمان حقوق بشر تاجیکستان تلاش دارند تا ضمن اصلاح قوانین فرعی و تقویت دادگاه‌های خانواده، آگاهی عمومی را نسبت به سازوکار رسمی طلاق افزایش دهند^۱ (UN Women: 2024).

۴. نحوه رسیدگی دعوی طلاق در دادگاه‌ها

۴-۱. دادگاه‌های ایران

در نظام قضایی ایران، رسیدگی به طلاق در دادگاه خانواده انجام می‌گیرد و براساس قانون حمایت خانواده مصوب ۱۳۹۱ و مواد مرتبط قانون مدنی، طلاق امری قضایی تلقی شده و بدون حکم یا گواهی صادره از دادگاه خانواده، طلاق از نظر حقوقی و ثبتی معتبر نخواهد بود.^۲

۴-۲. دادگاه‌های تاجیکستان

در جمهوری تاجیکستان، علی‌رغم امکان طلاق در دفاتر ثبت احوال،^۳ رسیدگی به طلاق در دادگاه‌ها در موارد خاص، الزامی است. براساس قانون خانواده جمهوری تاجیکستان (عابیلوی)، مراجعه به دادگاه ضروری است اگر:

یکی از طرفین با طلاق مخالفت کند؛

زوجین دارای فرزند زیر ۱۸ سال باشند؛

بر سر حضانت، نفقه، تقسیم اموال یا سایر موضوعات خانوادگی اختلاف وجود داشته باشد (قانون خانواده جمهوری تاجیکستان، ۲۰۰۶: مواد ۱۸-۲۴).

مراحل رسیدگی در دادگاه‌های خانواده تاجیکستان به این صورت است:

ثبت دادخواست: هریک از زوجین می‌توانند با مراجعه به دادگاه‌های ناحیه‌ای، دادخواست طلاق را ثبت کنند. نیازی به ارجاع به مشاور یا داور نیست، مگر در مواردی که دادگاه صلاح بداند (UNDP Tajikistan, 2024).

1. UN Women, Tajikistan: Country Results, «Outcome TJK_D_1.1 – Women and girls benefit increasingly from gender-responsive governance», 2024.

2. قانون حمایت خانواده، مصوب ۱۳۹۱، مواد ۲۵، ۱۶، ۲۷، ۲۸.

3. 3AFC

دوره تأمل و آشتی: قانون عایلوی تاجیکستان، به دادگاه اختیار داده که برای حفظ بنیان خانواده، رسیدگی به طلاق را تا سه ماه به تأخیر اندازد تا فرصت برای آشتی طرفین فراهم گردد. این مدت در مواردی که احتمال آشتی وجود داشته باشد، توسط قاضی تعیین می‌شود. رسیدگی قضایی: پس از پایان دوره تأمل، اگر زوجین همچنان بر تصمیم خود اصرار داشته باشند و اختلاف حل و فصل نشده باشد، دادگاه به پرونده وارد شده و رأی به انحلال نکاح صادر می‌کند (UNDP Tajikistan, 2024).

تصمیم درباره حضانت و نفقه: دادگاه در رأی خود، علاوه بر اعلام انحلال نکاح، درباره حضانت فرزندان، میزان نفقه و تقسیم اموال تصمیم‌گیری می‌نماید.

در حقوق تاجیکستان برخلاف ایران، زن و مرد در درخواست طلاق از حقوقی تقریباً مساوی برخوردارند و محدودیت فقهی خاصی در روند قضایی مشاهده نمی‌شود. نقش دادگاه بیشتر به‌عنوان تأییدکننده اراده طرفین و حل‌کننده مسائل فرعی (فرزندان و اموال) تلقی می‌شود، نه صادرکننده مجوز طلاق به معنای فقهی (Cleuziou, 2020: 248).

از این‌رو، در هر دو کشور نیاز به بازنگری و اصلاح ساختارهای قانونی و فرهنگی برای کاهش آسیب‌های طلاق، ارتقای خدمات حمایتی خانواده و توانمندسازی حقوقی زنان احساس می‌شود. همچنین استفاده از تجارب بین‌المللی و ظرفیت‌های آموزشی و مشاوره‌ای می‌تواند در مهار این بحران مؤثر واقع گردد. در ادامه مقایسه آماری طلاق در ایران و تاجیکستان (سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۲۲) ارائه می‌گردد.

جدول ۱- مقایسه آماری طلاق در ایران و تاجیکستان (سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۲)^۱

سال میلادی	تعداد ازدواج در ایران	تعداد طلاق در ایران	نسبت طلاق به ازدواج (%)	تعداد ازدواج در تاجیکستان	تعداد طلاق در تاجیکستان	نسبت طلاق به ازدواج (%)
2015	685,000	174,000	25.4%	76,000	8,000	10.5%
2016	660,000	181,000	27.4%	74,500	8,300	11.1%
2017	610,000	175,600	28.8%	72,000	8,600	11.9%
2018	550,000	174,698	31.7%	70,000	9,100	13.0%
2019	530,000	180,000	33.9%	69,000	9,500	13.8%
2020	493,000	183,200	37.1%	65,000	9,800	15.1%
2021	517,000	190,000	36.7%	66,500	10,200	15.3%
2022	520,000	194,000	37.3%	68,000	10,700	15.7%

۱. جدول برگرفته از:

ایران: در فاصله سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۲، نسبت طلاق به ازدواج در ایران از حدود ۲۵٪ به بیش از ۳۷٪ افزایش یافته است. این آمار نشانگر رشد فزاینده‌ی جدایی در ساختارهای خانوادگی ایرانی است.^۱

تاجیکستان: اگرچه نرخ طلاق پایین‌تر از ایران باقی مانده، اما روند آن نیز صعودی بوده است و از حدود ۱۰٪ به بیش از ۱۵٪ افزایش یافته است. رشد مهاجرت مردان، فشارهای اقتصادی و ضعف خدمات حقوقی و اجتماعی برای زنان از جمله علل اصلی این روند در تاجیکستان محسوب می‌شوند (UNDP Tajikistan, 2020-2022).

۵. تعارض قواعد شرعی با الزامات اسناد بین‌المللی حقوق بشر

تعارض میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی حقوق بشر، از مهم‌ترین چالش‌های معاصر در نظام‌های حقوقی اسلامی است. قواعد شرعی مبتنی بر مبانی فقهی و اصول خدامحورانه تنظیم شده‌اند که در آن، اراده الهی و احکام شریعت مبناي تنظیم روابط انسانی قرار می‌گیرد (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۴۲). در مقابل، اسناد بین‌المللی حقوق بشر همچون «اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸»، «میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶»، «میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶» و «کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان ۱۹۷۹»، بر مبناي عقلانیت مدرن، انسان‌محوری و اصل برابری مطلق انسان‌ها شکل گرفته‌اند (UDHR, 1948). این تفاوت مبنايی سبب شده است که در برخی حوزه‌ها، همگرایی و اشتراک (مانند اصل کرامت ذاتی انسان، حق حیات، منع شکنجه و رعایت عدالت) مشاهده شود (قرآن کریم، سوره اسراء: آیه ۷۰) اما در حوزه‌هایی دیگر، تعارض‌های آشکار به چشم بخورد. برای نمونه، اصل برابری زن و مرد در حقوق و تکالیف خانوادگی که در ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر و ماده ۲۳ میثاق حقوق مدنی و سیاسی تصریح شده، با مقررات فقهی در زمینه حق یک‌جانبه طلاق مرد، تعدد زوجات یا حضانت کودک همواره محل مناقشه بوده است. همچنین، آزادی دین و عقیده که در ماده ۱۸ میثاق حقوق مدنی و سیاسی تضمین شده، با محدودیت‌های فقهی در زمینه ارتداد یا تغییر مذهب تعارض جدی دارد (محمدی، ۱۳۹۴: ۹۲).

بنابراین، تقابل میان این دو نظام حقوقی نه صرفاً در سطح اجرا، بلکه در سطح مبناي نظری نیز ریشه دارد: اسناد بین‌المللی مبتنی بر جهان‌شمولی و یکسان‌سازی حقوق هستند، در حالی که فقه اسلامی بر نسبیّت فرهنگی، تفاوت‌های جنسیتی و احکام خاص مبتنی بر مقاصد شریعت تأکید

۱. مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۱، معاونت طرح‌های آماری و اطلاعاتی، دسترسی از:

می‌کند. حل این تعارض، مستلزم بازخوانی قواعد فقهی در پرتو مقاصد کلی شریعت و نیز بازنگری در برخی اسناد بین‌المللی با توجه به تنوع فرهنگی و دینی جوامع است.

۶. اصول و مبانی حقوق بشر در اسناد بین‌المللی (اعلامیه جهانی حقوق بشر، میثاقین، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان و کنوانسیون حقوق کودک)

اسناد بین‌المللی حقوق بشر، به‌ویژه اعلامیه جهانی حقوق بشر ۱۹۴۸، میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶، میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶، کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان ۱۹۷۹ و کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹، مجموعه‌ای از اصول بنیادین را برای حمایت از کرامت انسانی و تضمین حقوق اساسی افراد در جامعه بین‌المللی وضع کرده‌اند. این اصول، بر مبنای انسان‌محوری^۱ و جهان‌شمولی^۲ بنا شده‌اند و فارغ از دین، نژاد، جنسیت و فرهنگ، حقوقی یکسان را برای همه انسان‌ها شناسایی می‌کنند (Donnelly, 2003: 21).

در اعلامیه جهانی حقوق بشر، اصولی چون کرامت ذاتی انسان (ماده ۱)، برابری و منع تبعیض (مواد ۲ و ۷)، حق حیات و آزادی شخصی (ماده ۳) و حق تشکیل خانواده و آزادی انتخاب همسر (ماده ۱۶) از مهم‌ترین مبانی شمرده می‌شوند. این اصول، به‌عنوان مبنای سایر اسناد الزام‌آور حقوق بشری، هسته مرکزی گفتمان حقوق بشر بین‌المللی را تشکیل می‌دهند.

میثاق حقوق مدنی و سیاسی ۱۹۶۶، با تمرکز بر حقوق فردی و آزادی‌های اساسی، بر اصولی چون حق بر دادرسی عادلانه (مواد ۱۴ و ۱۵)، آزادی اندیشه، وجدان و مذهب (ماده ۱۸)، آزادی بیان (ماده ۱۹) و حق بر تشکیل خانواده و حمایت برابر زوجین در ازدواج و طلاق (ماده ۲۳) تأکید دارد (ICCPR, 1966: 14).

در مقابل، میثاق حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ۱۹۶۶، بر حقوق اجتماعی و حمایتی همچون حق کار (ماده ۶)، حق آموزش (ماده ۱۳)، حق بر تأمین اجتماعی (ماده ۹) و حمایت از خانواده و مادران (ماده ۱۰) متمرکز است (ICESCR, 1966: Arts. 6, 9, 10, 13).

کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان ۱۹۷۹، بر اصل برابری جنسیتی مطلق و منع هرگونه تبعیض علیه زنان در حوزه‌های عمومی و خصوصی تأکید دارد و دولت‌ها را مکلف می‌سازد تا قوانین داخلی خود را با این اصل تطبیق دهند (ماده ۲). یکی از مهم‌ترین بخش‌های این کنوانسیون، ماده ۱۶ است که بر برابری زن و مرد در ازدواج، طلاق، حضانت و ولایت تصریح می‌کند.

1. Anthropocentrism
2. Universality

(CEDAW, 1979: Arts. 2, 16).

کنوانسیون حقوق کودک ۱۹۸۹ نیز بر مبنای اصل مصلحت عالیۀ کودک^۱ شکل گرفته و حقوقی چون حق بر هویت (ماده ۷)، حق آموزش (ماده ۲۸)، حق حمایت در برابر خشونت (ماده ۱۹) و حق عدم جدایی از والدین جز به موجب قانون (ماده ۹) را تضمین می کند (CRC, 1989: Arts. 7, 9, 19, 28).

بنابراین، اصول و مبانی حقوق بشر در این اسناد، بر سه محور اساسی استوارند:

۱. کرامت ذاتی و برابری انسانها
 ۲. جهان شمولی و غیرقابل سلب بودن حقوق بشر
 ۳. الزام دولت‌ها به تضمین، حمایت و ارتقای این حقوق
- این اصول، در مقام تعهدات بین‌المللی، اغلب با برخی قواعد شرعی و فقهی - به ویژه در زمینه خانواده، طلاق و نقش زن - دچار تعارض یا دست کم تفاوت‌های ماهوی می‌شوند.

۶-۱. الزامات اسناد بین‌المللی درباره طلاق و برابری جنسیتی

در نظام حقوق بین‌الملل معاصر، برابری زن و مرد به عنوان یک اصل بنیادین و فراگیر مورد پذیرش قرار گرفته و اسناد متعددی بر آن تأکید دارند. طلاق، به عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های تنظیم روابط خانوادگی، همواره در کانون توجه نهادهای حقوق بشری بوده است؛ چراکه نابرابری‌های ناشی از ساختارهای سنتی، دینی یا حقوقی در این حوزه، می‌تواند منجر به نقض حقوق اساسی زنان و کودکان شود. اسناد بین‌المللی، دولت‌ها را موظف می‌کند که قوانین و رویه‌های ملی خود را به گونه‌ای اصلاح و تنظیم کنند که کرامت انسانی، برابری و دسترسی عادلانه به عدالت در روند طلاق رعایت گردد (یعقوب، ۱۳۹۶: ۱۰۲).

۶-۱-۱. میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی

ماده ۲۳ این میثاق، به طور خاص به نهاد خانواده اشاره کرده و بر لزوم حمایت از آن تأکید دارد. بند ۴ این ماده می‌گوید:

«در صورت انحلال ازدواج، مقررات باید برای حمایت از فرزندان و تضمین حقوق برابر میان زوجین در نظر گرفته شود».

همچنین، ماده ۲۶ میثاق تصریح می‌کند که همه افراد در برابر قانون برابرند و از حمایت برابر بدون تبعیض برخوردارند، که شامل حمایت برابر زن و مرد در دعوی خانوادگی از جمله طلاق

نیز می‌شود (جوادی یگانه، ۱۳۹۰: ۸۸).

۶-۱-۲. کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان

این کنوانسیون مهم‌ترین سند بین‌المللی درباره حقوق زنان است. ماده ۱۶ این کنوانسیون مستقیماً به برابری حقوق زن و مرد در ازدواج و طلاق اشاره دارد. طبق این ماده، دولت‌ها موظف‌اند تضمین کنند که زنان و مردان در موارد زیر حقوق برابر دارند:

- حق ازدواج با رضایت کامل و آزادانه
- حقوق و مسئولیت‌های مساوی در طول زندگی زناشویی و در زمان انحلال آن
- حق برابر در حضانت، ولایت و تربیت فرزندان
- حق مالکیت برابر نسبت به اموال مشترک

گرچه برخی کشورها - از جمله ایران - به دلیل مغایرت برخی مفاد با احکام شرعی، این کنوانسیون را امضا نکرده‌اند یا با شرط تحفظ پذیرفته‌اند، اما بسیاری از اصول آن بازتابی از عرف بین‌المللی در حوزه برابری جنسیتی هستند.

۶-۱-۳. اعلامیه جهانی حقوق بشر

ماده ۱۶ این اعلامیه تأکید دارد که زن و مرد، بدون هیچ‌گونه محدودیت به لحاظ نژاد، ملیت یا مذهب، حق دارند با یکدیگر ازدواج کنند و در برابر قانون از حقوق مساوی برخوردار باشند. این ماده بر ضرورت برابری در زمان ازدواج، در طول آن و در صورت انحلال آن (طلاق) تأکید دارد.^۱

۶-۱-۴. اسناد منطقه‌ای حقوق بشر

در برخی مناطق جهان، اسناد منطقه‌ای نیز تعهدات الزام‌آور در زمینه طلاق و برابری جنسیتی ایجاد کرده‌اند، از جمله:

- کنوانسیون اروپایی حقوق بشر: ماده ۸ (حق احترام به زندگی خانوادگی) و ماده ۱۴ (منع تبعیض)
- منشور آفریقایی حقوق بشر و ملت‌ها
- کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر

این اسناد نیز بر حمایت از خانواده، برابری حقوقی زن و مرد و لزوم تضمین دسترسی برابر به

1. United Nations, Universal Declaration of Human Rights, adopted 10 December 1948, United Nations General Assembly Resolution 217 A (III), Article 16, available at: <https://www.un.org/en/about-us/universal-declaration-of-human-rights>

نهادهای دادرسی در دعاوی خانوادگی تأکید دارند.

در مجموع، اسناد بین‌المللی بر چهار الزام کلیدی در حوزه طلاق تأکید دارند:

۱. حق برابر زن و مرد در آغاز، ادامه و انحلال ازدواج
۲. تضمین عدالت در دادرسی و فرآیند قضایی طلاق
۳. حمایت مؤثر از زنان و کودکان پس از طلاق (از جمله در زمینه حضانت و نفقه)
۴. برابری در دسترسی به منابع اقتصادی و اموال مشترک

با توجه به این الزامات، نظام‌های حقوقی سنتی یا فقه‌محور، که در آن‌ها قدرت تصمیم‌گیری در طلاق عمدتاً در اختیار مرد است، با چالشی جدی برای انطباق با موازین حقوق بشری بین‌المللی مواجه‌اند. همین امر زمینه‌ساز تعارضات نظری و عملی میان قواعد شرعی و الزامات حقوق بشر شده است که در کشورهایی مانند ایران و تاجیکستان، محور بحث‌های فقهی، حقوقی و تقنینی قرار گرفته‌اند.

۷. تعارض‌های اصلی میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی

در بسیاری از حوزه‌های حقوقی، قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی حقوق بشر، در سطح اجرا و مبانی، با یکدیگر تعارض دارند. این تعارض‌ها عمدتاً در حوزه‌هایی که حقوق فردی، برابری جنسیتی و آزادی‌های شخصی مطرح است، مشهود هستند (Donnelly, 2003: 21). یکی از بارزترین موارد تعارض، حقوق زنان در خانواده و ازدواج است. اسناد بین‌المللی، به‌ویژه کنوانسیون حمایت از حقوق زنان، بر برابری زن و مرد در ازدواج، طلاق، حضانت و ولایت تأکید دارند و دولت‌ها را ملزم می‌کنند قوانین داخلی خود را با این اصل تطبیق دهند. در مقابل، فقه اسلامی برخی اختیارات ویژه به مرد داده است، از جمله حق یک‌جانبه طلاق (حق طلاق مرد یا رجوع در عقد دائم) و اولویت در حضانت فرزند پسر. این اختلاف، یکی از مهم‌ترین تعارض‌ها بین قواعد شرعی و الزامات بین‌المللی است (بجنوردی، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

موضوع دیگری که محل تعارض است، آزادی دین و عقیده است. اسناد بین‌المللی، مانند ماده ۱۸، آزادی انتخاب مذهب و تغییر دین را تضمین می‌کنند، در حالی که فقه اسلامی در برخی موارد، تغییر دین از اسلام به سایر ادیان (ارتداد) را محدود یا مشمول مجازات می‌داند (محمدی، ۱۳۹۴: ۹۲).

همچنین، حقوق کودکان و مصلحت عالی آنان در کنوانسیون حقوق کودک، با برخی قواعد سنتی حضانت و ولایت در فقه اسلامی ممکن است دچار اختلاف شود، به‌ویژه در مواردی که تصمیم‌گیری در مورد کودکان صرفاً بر اساس جنسیت یا جایگاه والدین صورت می‌گیرد (CRC).

1989, Arts. 7, 9, 19, 28).

علاوه بر این، حق بر دادرسی عادلانه و دسترسی به عدالت که در اسناد بین‌المللی تضمین شده است، گاهی در فرآیندهای قضایی مبتنی بر فقه اسلامی، به‌خصوص در نظام‌های مبتنی بر دادگاه‌های شرعی محدود می‌شود (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹: ۱۸۵).
در مجموع، تعارض‌های اصلی میان قواعد شرعی و الزامات بین‌المللی، حول محورهای زیر قابل شناسایی هستند:

۱. برابری جنسیتی و حقوق زنان در خانواده

۲. آزادی انتخاب مذهب و عقیده

۳. حقوق کودکان و مصلحت‌عالیه آنان

۴. حق بر دادرسی عادلانه و دسترسی به عدالت

با این حال، برخی فقها و حقوق‌پژوهان معتقدند که تفسیر معاصر فقه و استفاده از مقاصد شریعت می‌تواند بسیاری از این تعارض‌ها را کاهش دهد و زمینه‌ای برای همگرایی نسبی با حقوق بین‌الملل فراهم آورد.

۷-۱. اصل برابری زن و مرد در برابر حق یک‌جانبه طلاق مرد

یکی از مهم‌ترین حوزه‌های تعارض میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی حقوق بشر، حق یک‌جانبه طلاق مرد در فقه اسلامی است. براساس برخی دیدگاه‌های فقهی، مرد می‌تواند بدون رضایت زن و صرفاً با اعلام قصد، عقد نکاح را پایان دهد؛ در حالی که حق زن در طلاق معمولاً مشروط به شرایط خاص یا پرداخت مبالغ مالی (مهر یا عوض الطلاق) است. این ساختار، با اصول حقوق بشر و الزامات اسناد بین‌المللی و ماده ۱۶ اعلامیه جهانی حقوق بشر، تعارض آشکار دارد؛ زیرا این اسناد برابری کامل زن و مرد در حقوق خانوادگی، ازدواج و طلاق را تأکید می‌کنند و دولت‌ها را ملزم می‌سازند که قوانین داخلی خود را در این زمینه تطبیق دهند (CEDAW, 1979: Art. 16).
تعارض مذکور باعث می‌شود که زن در فرآیند طلاق از حقوق برابر برخوردار نباشد و امکان تصمیم‌گیری مستقل برای پایان دادن به زندگی مشترک محدود شود. این موضوع نه تنها بر کرامت و آزادی شخصی زن تأثیر می‌گذارد، بلکه در برخی موارد موجب نابرابری قانونی و اجتماعی می‌شود (Human Rights Watch, 2017). برای کاهش این تعارض، برخی حقوق‌پژوهان پیشنهاد می‌کنند که با استفاده از مکانیسم‌های فقهی مانند طلاق خلع یا توافقی و بازتفسیر مقاصد شریعت، بتوان زمینه‌ای برای تحقق نسبی برابری حقوق زن و مرد فراهم آورد. این راهکارها می‌توانند هم حقوق بین‌المللی را رعایت کنند و هم اصول فقهی را محفوظ نگه دارند.

(Abbas, 2011).

۲-۷. آزادی دین و حق تغییر مذهب در رابطه با طلاق

یکی دیگر از حوزه‌های تعارض میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی، آزادی دین و حق تغییر مذهب است که به‌طور مستقیم بر مسائل طلاق و روابط خانوادگی تأثیر می‌گذارد. اسناد بین‌المللی، به‌ویژه ماده ۱۸ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، آزادی مذهب و حق هر فرد برای تغییر دین یا باور دینی خود را تضمین می‌کنند (ICCPR, Art. 18: 1966).

در فقه اسلامی، تغییر دین از اسلام به سایر ادیان (ارتداد) در برخی مکتب‌ها محدودیت‌ها یا حتی مجازات دارد و این امر می‌تواند در روابط خانوادگی، به‌ویژه در زمینه طلاق، تأثیرگذار باشد. برای مثال، اگر زن یا مرد تغییر دین دهد، امکان ادامه یا پایان عقد نکاح طبق مقررات فقهی محدود می‌شود. این محدودیت‌ها، با اصل آزادی و برابری افراد در اسناد بین‌المللی حقوق بشر در تضاد است و موجب می‌شود فرد نتواند با اختیار کامل در تصمیمات شخصی و خانوادگی عمل کند (هریس، ۲۰۱۷: ۳۰).

تعارض مذکور، علاوه بر مسائل حقوقی، پیامدهای اجتماعی و روانی نیز دارد؛ زیرا محدودیت در آزادی مذهب می‌تواند به نابرابری در حق طلاق، محدودیت در انتخاب همسر و تصمیم‌گیری مستقل منجر شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۲۴۲). برای کاهش این تعارض، برخی حقوق‌پژوهان پیشنهاد می‌کنند که با تفسیر تطبیقی فقه و بازخوانی قوانین مرتبط با ازدواج و طلاق، امکان رعایت آزادی مذهب و حقوق فردی فراهم شود، بدون آنکه اصول اساسی شریعت نقض گردد. این رویکرد می‌تواند هم حقوق بین‌المللی را رعایت کند و هم ثبات و مشروعیت نظام حقوقی فقهی را حفظ نماید (هریس، ۲۰۱۷: ۲۶).

۳-۷. حضانت کودک در پرتو کنوانسیون حقوق کودک

یکی دیگر از حوزه‌های تعارض میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی، حقوق کودکان و حضانت آنان است. کنوانسیون حقوق کودک (CRC, 1989) بر اصل مصلحت عالیة کودک تأکید دارد و دولت‌ها را ملزم می‌سازد که تصمیمات مرتبط با کودکان، از جمله حضانت، نگهداری و تربیت، براساس منافع و رفاه کودک اتخاذ شود.

در فقه اسلامی، قواعد حضانت کودک بیشتر براساس جنسیت کودک و والدین تعیین می‌شود؛ برای مثال در برخی دیدگاه‌ها، حضانت دختران تا سن معینی به مادر سپرده می‌شود و پسران پس از سن مشخصی تحت سرپرستی پدر قرار می‌گیرند. این رویکرد می‌تواند با اصل

جهانی حقوق کودک، مبنی بر حق کودک بر زندگی و رشد در محیطی سالم و مطابق با مصلحت وی، در تضاد باشد.

تعارض مذکور به‌ویژه در مواردی مشاهده می‌شود که منافع واقعی کودک با معیارهای جنسیتی و سنتی فقهی همخوانی ندارد. این وضعیت می‌تواند باعث محدود شدن حقوق کودک در تصمیم‌گیری‌های مهم زندگی، آموزش و تربیت و حتی حق تماس با والدین شود (حسینی، ۱۳۹۵؛ علیخانی، ۱۳۹۲).

برای کاهش این تعارض، حقوق‌پژوهان پیشنهاد می‌کنند که با تفسیر معاصر فقه و بازخوانی معیارهای حضانت، امکان تطبیق با اصل مصلحت عالی‌ه کودک فراهم گردد، بدون آنکه چارچوب‌های کلی شریعت نقض شود. این رویکرد می‌تواند هم تعهدات بین‌المللی را رعایت کند و هم مشروعیت فقهی نظام حقوقی را حفظ نماید.

۷-۴. حق بر دادرسی عادلانه و بی‌طرفانه

یکی دیگر از حوزه‌های تعارض میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی، حق بر دادرسی عادلانه و بی‌طرفانه است. اسناد بین‌المللی، به‌ویژه میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و اعلامیه جهانی حقوق بشر، بر تضمین حقوق متهمان و طرفین دعوی، شامل حق دسترسی به دادگاه صالح، حق دفاع، برابری در دادرسی و رسیدگی بی‌طرفانه تأکید دارند (UDHR, 1948: Arts. 10-11).

در فقه اسلامی، فرآیند دادرسی در برخی موارد ممکن است محدودیت‌هایی برای متهم یا شاکی ایجاد کند. برای مثال، در دادگاه‌های شرعی، قوانین و قواعد ادله و شهادت ممکن است بر اساس جنسیت یا وضعیت اجتماعی متفاوت باشد و گاهی دسترسی برابر طرفین به دفاع و ارائه مدارک را محدود نماید. این وضعیت با اصل جهانی دادرسی عادلانه و بی‌طرفانه در تضاد است و می‌تواند موجب نابرابری حقوقی و کاهش اعتماد به نظام قضایی شود. (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹: ۱۹۸).

برای کاهش این تعارض، حقوق‌پژوهان پیشنهاد می‌کنند که با بازخوانی فقه و اصلاح فرآیندهای قضایی مبتنی بر شریعت، امکان تضمین دادرسی عادلانه و رعایت حقوق متهم و شاکی فراهم گردد، بدون آنکه اصول اساسی فقه نقض شود. این رویکرد می‌تواند هم الزامات بین‌المللی را رعایت کند و هم مشروعیت دادگاه‌های شرعی را حفظ نماید (امامی، ۱۳۷۰: ۲۱۴).

۸. راهکارهای رفع تعارض و ایجاد همگرایی

با توجه به تعارض‌های شناسایی شده میان قواعد شرعی و الزامات اسناد بین‌المللی حقوق بشر، راهکارهایی برای کاهش این اختلافات و ایجاد همگرایی قابل بررسی هستند. این راهکارها هم

می‌توانند حقوق بین‌الملل را رعایت کنند و هم چارچوب‌های فقهی را محفوظ نگه دارند. یکی از مهم‌ترین راهکارها، تفسیر تطبیقی فقه با تأکید بر مقاصد شریعت است. این روش امکان می‌دهد که احکام و قواعد فقهی با اصول و ارزش‌های انسانی مشترک، از جمله کرامت، برابری و آزادی، هماهنگ شوند و زمینه‌ای برای رعایت الزامات بین‌المللی فراهم گردد. راهکار دیگر، اصلاح قوانین داخلی و ایجاد مقررات مکمل است. دولت‌ها می‌توانند با تصویب قوانین و آیین‌نامه‌های اجرایی که حقوق زنان، کودکان و افراد را تضمین می‌کنند، تعارض‌ها را کاهش دهند و همزمان اصول فقهی را لحاظ کنند. برای مثال، ایجاد امکان طلاق توافقی، حضانت مبتنی بر مصلحت کودک و تضمین دادرسی عادلانه، می‌تواند هم حقوق بین‌الملل و هم قواعد شرعی را تأمین کند (Kamali, 2033: 280).

آموزش و ارتقای آگاهی حقوقی و دینی نیز نقش مهمی دارد. ارتقای سطح دانش حقوقی در میان قضات، وکلا و شهروندان، همراه با آموزش‌های تطبیقی در حوزه فقه و حقوق بین‌الملل، می‌تواند زمینه اجرای همگرایانه قوانین را فراهم کند (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹: ۱۹۰).

در نهایت، ایجاد سازوکارهای نظارت و مشاوره، شامل شوراهای مشورتی فقهی و حقوقی و کمیته‌های تطبیق قوانین با حقوق بشر، می‌تواند از ایجاد تعارضات جدید جلوگیری کرده و مسیر اجرای همزمان حقوق بین‌الملل و قواعد فقهی را هموار نماید (Donnelly, 2003: 21).

در مواجهه با تعارض میان قواعد شرعی و الزامات بین‌المللی حقوق بشر، به ویژه در حوزه طلاق، ایجاد همگرایی مستلزم توجه به جنبه‌های روان‌شناختی است که می‌تواند فرآیند تصمیم‌گیری حقوقی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار دهد. یکی از چالش‌های کلیدی، فقدان اعتبارسنجی روش‌های کشف مقاصد است. بسیاری از اجتهادات و برداشتهای از شریعت مبتنی بر تفسیرهای ذهنی فقیهان است که در مواردی فاقد رویکرد علمی و مستند برای ارزیابی صحت مقاصد شرعی هستند. این موضوع باعث می‌شود که تصمیم‌گیرندگان یا سیاستگذاران نتوانند براساس معیارهای روان‌شناختی و اجتماعی قابل اعتماد، میان احکام شرعی و الزامات حقوق بشر تعادل برقرار کنند (بجنوردی، ۱۳۷۹: ۱۸۵).

چالش دیگر، عقل‌گرایی افراطی است؛ به این معنا که بعضی مفسران و پژوهشگران در فرآیند استنباط، بیش از حد بر اصول عقلانی تکیه می‌کنند و از قواعد صریح و نصوص شرعی فاصله می‌گیرند. این روش ممکن است موجب شود تصمیمات حقوقی از بافت اجتماعی و فرهنگی جامعه فاصله گرفته و برای مراجعان، قابل فهم و پذیرش نباشد. در حوزه روان‌شناختی، چنین فاصله‌ای می‌تواند اضطراب، سردرگمی و کاهش اعتماد عمومی به نظام

حقوقی را ایجاد کند.

خروج از نصوص و برداشت‌های بیش از حد آزاد نیز از دیگر چالش‌ها است. وقتی ضوابط فقهی با نادیده گرفتن نصوص تضعیف می‌شوند، افراد ممکن است احساس کنند قواعد حقوقی متزلزل و قابل تغییر است، که این امر تأثیر منفی بر امنیت روانی، اعتماد به عدالت و پذیرش اجتماعی احکام دارد (یزدانی، ۱۳۹۵: ۸۰-۱۱۰).

در نهایت، آسیب‌های ناشی از تضعیف ضوابط فقهی نیز قابل توجه است. کاهش استحکام قواعد فقهی می‌تواند به سردرگمی زوجین و جامعه در مواجهه با مسایل خانوادگی منجر شود و در سطح فردی، اضطراب، شک و تردید و کاهش احساس عدالت را به همراه آورد. از دید روان‌شناختی، چنین آسیب‌هایی ممکن است باعث افزایش فشار روانی، تعارض هویتی و مشکلات بین فردی در خانواده شود.

برای رفع این چالش‌ها، لازم است روش‌های اجتهادی و تحلیلی مبتنی بر اعتبارسنجی مقاصد شریعت، رعایت نصوص، و تلفیق عقلانیت با واقعیت‌های اجتماعی به کار گرفته شود تا همگرایی میان قواعد شرعی و الزامات بین‌المللی حقوق بشر با کمترین آسیب روان‌شناختی محقق گردد (امامی، ۱۳۹۸: ۱۶۰).

۸-۱. استفاده از ظرفیت مقاصد شریعت برای بازتفسیر قواعد طلاق

مقاصد شریعت، اهداف کلان و بنیادین احکام اسلامی هستند که شامل حفظ دین، نفس، عقل، نسل و مال می‌شوند. در موضوع طلاق، این مقاصد می‌توانند به‌عنوان چارچوبی برای بازتفسیر قواعد فقهی و قانونی به کار روند تا عدالت و مصلحت عمومی بیش از پیش رعایت شود.

استفاده از این ظرفیت به معنای نگاه فراتر از نصوص صریح فقهی است و می‌تواند انعطاف لازم برای تطبیق احکام با تحولات اجتماعی و نیازهای زنان و خانواده‌ها را فراهم کند. برای مثال، قواعد سنتی طلاق غالباً قدرت بیشتری به مرد می‌دهند و حقوق مالی و اجتماعی زن پس از طلاق محدود است. با توجه به مقاصد شریعت، می‌توان این قواعد را در جهت تأمین عدالت، کرامت انسانی، حمایت از فرزندان و پیشگیری از آسیب‌های اجتماعی ناشی از طلاق بازتفسیر کرد (Esposito, 2001: 78).

بازتفسیر قواعد طلاق براساس مقاصد شریعت می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

- تسهیل حق درخواست طلاق برای زن در شرایط موجه، بدون اینکه تضاد با احکام فقهی ایجاد شود (Al-Jabiri, 2004: 102).

- بازتعریف شرایط مهریه و نفقه پس از طلاق برای تضمین عدالت اقتصادی و رفاه فرزندان (Ahmed, 1992: 151).
 - محدود کردن اثرات منفی طلاق بر خانواده و جامعه با تأکید بر مصالح عمومی (Vogel, 2004: 234).
 - ایجاد تعادل میان حقوق طرفین و جلوگیری از سوءاستفاده یا ظلم به هر یک از آنان (Sachedina, 2001: 79).
- به این ترتیب، استفاده از ظرفیت مقاصد شریعت نه تنها به حفظ ارزش‌های اسلامی کمک می‌کند، بلکه امکان تطبیق احکام با نیازهای روز جامعه و کاهش آثار منفی طلاق را فراهم می‌آورد (Haneef, 2015: 56).

۸-۲. اصلاح قوانین داخلی در چارچوب تعهدات بین‌المللی

با گسترش تعاملات بین‌المللی و افزایش اهمیت حقوق بین‌الملل در تنظیم روابط میان دولت‌ها، اصلاح قوانین داخلی در راستای تطبیق با تعهدات بین‌المللی به یکی از الزامات اصلی برای دولت‌ها تبدیل شده است. تعهدات بین‌المللی می‌توانند شامل معاهدات، کنوانسیون‌ها، پروتکل‌ها و تصمیمات بین‌المللی باشند که دولت‌ها با امضا و تصویب آن‌ها موظف به رعایت مفادشان هستند (Shaw, 2012: 312).

اصلاح قوانین داخلی در این چارچوب، به معنای هماهنگ‌سازی نظام حقوقی ملی با استانداردها و الزامات بین‌المللی است تا از تضاد یا عدم انطباق جلوگیری شود. این فرآیند می‌تواند شامل موارد زیر باشد:

- بازنگری در قوانین مدنی، کیفری و اداری به منظور سازگاری با تعهدات بین‌المللی در زمینه حقوق بشر، حقوق اقتصادی و اجتماعی، یا حقوق محیط زیست (Shelton, 2000: 76).
 - ایجاد نهادهای اجرایی و نظارتی برای تضمین اجرای مؤثر تعهدات بین‌المللی در سطح ملی (Cassese, 2005: 223).
 - اصلاح مقررات مربوط به رویه قضایی و اداری برای تضمین دسترسی به عدالت و رعایت استانداردهای بین‌المللی دادرسی (Alston, 1992: 145).
 - هماهنگی سیاست‌های داخلی و برنامه‌های ملی با اهداف و مفاد تعهدات بین‌المللی به منظور جلوگیری از تعارض و افزایش اعتبار بین‌المللی کشور (Murphy, 2012: 67).
- این اصلاحات نه تنها به اجرای بهتر تعهدات بین‌المللی کمک می‌کنند، بلکه موجب ارتقای

شفافیت، پیشگیری از نقض حقوق افراد و تقویت جایگاه حقوقی کشور در نظام بین‌الملل می‌شوند. با توجه به تغییرات سریع در عرصه جهانی، توجه به این هماهنگی و بازنگری مستمر قوانین داخلی اهمیت روزافزونی یافته است (Dinstein, 2017: 59).

۸-۳. تقویت رویکرد تطبیقی میان فقه اسلامی و اسناد حقوق بشر

رویکرد تطبیقی میان فقه اسلامی و اسناد حقوق بشر به معنای بررسی نقاط اشتراک، تفاوت‌ها و امکان هماهنگی میان احکام فقهی و استانداردهای بین‌المللی حقوق بشر است. این رویکرد تلاش می‌کند تا اصول و قواعد فقهی با ارزش‌های جهانی حقوق بشر سازگار شده و تفسیرات فقهی بتوانند پاسخگوی نیازهای معاصر جوامع مسلمان باشند (Esposito, 2003: 58).

تقویت این رویکرد شامل مراحل زیر است:

- تحلیل تطبیقی اصول و قواعد فقهی با مواد کنوانسیون‌ها و اعلامیه‌های حقوق بشر، برای شناسایی زمینه‌های توافق و اختلاف (Kamali, 2008: 201).
 - تفسیر پویا و مبتنی بر مقاصد شریعت، به گونه‌ای که حقوق بنیادین انسان مانند کرامت، آزادی و برابری، در چارچوب فقهی مورد حمایت قرار گیرد (Hallaq, 2009: 210).
 - ایجاد چارچوب‌های قانونی و آموزشی برای ارتقای آگاهی قضات، حقوقدانان و قانونگذاران نسبت به ضرورت تطبیق فقه با حقوق بشر. (Barlas, 2002: 145).
 - تسهیل گفت‌وگوهای علمی و بین‌المللی میان جامعه فقهی و نهادهای بین‌المللی حقوق بشر به منظور تبادل تجربیات و ارائه راهکارهای عملی (Al-Azmeh, 2009: 89).
- این رویکرد نه تنها موجب کاهش تعارض میان حقوق داخلی و تعهدات بین‌المللی می‌شود، بلکه تأمین عدالت، احترام به کرامت انسانی و تضمین حقوق زنان و گروه‌های آسیب‌پذیر را نیز تقویت می‌کند. با بهره‌گیری از این روش، فقه اسلامی می‌تواند به شکلی پویا و تطبیقی پاسخگوی چالش‌های معاصر باشد، بدون آنکه اصالت و مبانی دینی خود را از دست بدهد (n-Na'im, 2002: 76).

۹. تعارض یا تعامل: نسبت میان فقه اسلامی و حقوق بشر

نسبت میان فقه اسلامی و حقوق بشر بین‌المللی یکی از چالش‌برانگیزترین موضوعات در فقه تطبیقی، حقوق تطبیقی و اندیشه حقوقی معاصر است. این نسبت را نمی‌توان صرفاً در قالب تقابل یا انطباق کامل تحلیل کرد؛ بلکه باید آن را در چارچوبی پیچیده، چندلایه و تاریخی دید که در آن، مفاهیمی چون عدالت، کرامت انسانی، اختیار، و حقوق فردی، به شکل‌های متفاوتی در دو منظومه شکل گرفته‌اند.

۹-۱. زمینه‌های مشترک و نقاط تعامل

فقه اسلامی، به‌ویژه در مبانی قرآنی و اخلاقی خود، اصول بنیادینی را ارائه می‌دهد که با بسیاری از مفاهیم حقوق بشری هم‌پوشانی دارد. از جمله:

- کرامت انسانی به‌عنوان اصلی محوری در قرآن (ولقد کرمتنا بنی آدم)
- عدالت به‌مثابه غایت شریعت (إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ...)
- حق انتخاب، مشورت، رفع ظلم، حمایت از مستضعفان، منع اکراه در دین و حرمت تجاوز به حقوق دیگران

بر این اساس، می‌توان گفت فقه اسلامی در بنیاد خود، ظرفیت‌های بالایی برای تعامل با مفاهیم حقوق بشری دارد، به‌ویژه در جایی که مفاهیم حقوق بشر به‌عنوان ارزش‌های اخلاقی، نه صرفاً مفاد اسناد غربی، مدنظر باشند.

۹-۲. نقاط اصلی تعارض: طلاق، برابری جنسیتی و عدالت در خانواده

با وجود اشتراکات اخلاقی، در عرصه‌ی نهادهای حقوقی و مقررات تفصیلی، تعارض‌هایی میان فقه سنتی و حقوق بشر بین‌المللی مشاهده می‌شود. مهم‌ترین این تعارض‌ها، در حوزه‌هایی مانند برابری جنسیتی، حق طلاق زن، ارث، شهادت و تعدد زوجات نمود می‌یابد (William Lode, 1990: 115).

در حوزه طلاق، از جمله موارد محل اختلاف:

- حق یک‌جانبه مرد در طلاق (طلاق به اراده زوج)
- محدودیت‌های فقهی برای طلاق به درخواست زن (خلع، مبارات، عسر و حرج)
- عدم تساوی زن و مرد در حضانت و ولایت
- تعدد زوجات بدون رضایت زوجه اول

در حالی که حقوق بشر بین‌المللی مانند ماده ۱۶ CEDAW یا ماده ۲۳ ICCPR بر برابری کامل حقوقی و اجرایی زن و مرد در فرآیند طلاق تأکید دارد، فقه اسلامی سنتی معمولاً تفاوت‌های جنسیتی را با تمسک به «تکالیف متفاوت زن و مرد» توجیه می‌کند (یزدانی، ۱۳۹۹: ۳۵).

۹-۳. رویکردهای فقهی نسبت به حقوق بشر: سه دیدگاه اصلی

الف. رویکرد تقابلی (سلف‌گرایانه)

این دیدگاه، حقوق بشر بین‌المللی را محصول فرهنگ غرب و مغایر با شریعت می‌داند و هرگونه تطبیق را نوعی بدعت یا نفوذ فرهنگی قلمداد می‌کند.

ب. رویکرد تعاملی (نوگرایانه-اجتهادی)

این رویکرد، ضمن پابندی به اصول شریعت، معتقد است که فقه باید با اقتضائات زمان و مکان تطبیق یابد. فقهای مانند امام محمد غزالی، علامه نائینی، شهید صدر، امام موسی صدر، و آیت‌الله منتظری از جمله کسانی هستند که بر امکان تحول در فقه اجتماعی بر پایه عدالت، مصلحت و عرف تأکید دارند.

ج. رویکرد انتقادی-بازاندیشانه

در این نگاه، فقه سنتی باید بازخوانی شود و حتی در اصول و مبانی خود مورد ارزیابی قرار گیرد تا بتوان با زبان امروز، به تولید فقهی هم‌ساز با کرامت انسانی و حقوق بشر رسید. این دیدگاه، بیش از تعامل مصلحت‌اندیشانه، خواستار بازسازی بنیادین است (Cherlin, 1999: 41).

۹-۴. امکان همگرایی: اجتهاد پویا و بازنگری در تفسیرها

نکته کلیدی در بحث تعامل فقه و حقوق بشر، مفهوم اجتهاد پویا و نقش عقل و عرف در فهم و تفسیر نصوص دینی است. بسیاری از تعارضات موجود، نه ناشی از ذات اسلام، بلکه ناشی از قرائت‌های تاریخی خاصی از فقه هستند. بازنگری در مبانی فقهی طلاق با استفاده از اصولی چون:

- قاعده نفی ضرر
- قاعده لاجرح
- اصل عدالت و انصاف
- اصل عرف و زمان‌مداری احکام

می‌تواند به تقارب عملی میان فقه اسلامی و حقوق بشر بین‌المللی در حوزه خانواده منجر شود، بی‌آنکه الزاماً به نفی هویت دینی بینجامد.

تعارض میان فقه اسلامی و حقوق بشر، یک تعارض مطلق و ساختاری نیست؛ بلکه در بسیاری از موارد، ریشه در تفاسیر محافظه‌کارانه، ساختارهای مردسالارانه یا عدم توجه به تحول اجتماعی دارد. با اتکای بر ظرفیت‌های اجتهادی، بازخوانی اصول فقهی در پرتو عدالت، و استفاده از تجربه‌های تطبیقی کشورهایی مانند ایران و تاجیکستان، می‌توان به سمت تعامل معقول و سازنده‌ای میان این دو منظومه حرکت کرد؛ تعاملی که هم به حفظ هویت اسلامی کمک کند و هم الزامات بین‌المللی حقوق بشر را در حوزه‌های حساسی چون طلاق و برابری جنسیتی به رسمیت بشناسد (ابراهیمی، ۱۳۹۹: ۹۵).

نتیجه‌گیری

طلاق، به‌مثابه پدیده‌ای چندبُعدی، نه تنها یک رخداد فردی یا خانوادگی، بلکه مسئله‌ای حقوقی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که آثار گسترده‌ای بر بافت جامعه، به‌ویژه بر وضعیت زنان، کودکان و نهاد خانواده به‌جا می‌گذارد. از منظر تحلیلی، می‌توان گفت که طلاق نه صرفاً نتیجه اختلافات فردی، بلکه محصول تعامل پیچیده میان ساختارهای حقوقی، فشارهای اقتصادی، و هنجارهای فرهنگی و دینی است. مطالعه تطبیقی میان جمهوری اسلامی ایران و جمهوری تاجیکستان نشان می‌دهد که علی‌رغم اشتراکات فرهنگی و دینی، تفاوت‌های ساختاری و نهادی موجب شده است که پیامدهای طلاق در این دو کشور به شکل متفاوتی بروز یابد؛ مسیری که در آن، عوامل تاریخی، نظام‌های حقوقی، ساختارهای فقهی یا عرفی، و نسبت دولت و دین، همگی نقش تعیین‌کننده دارند.

در ایران، ساختار حقوق خانواده به‌شدت متأثر از فقه امامیه است و بنابراین تمرکز قدرت بر اراده مرد در تحقق طلاق، باعث شده اصلاحات قانونی بدون حمایت مؤثر نهادهای اجتماعی و آموزشی، نتوانند عدالت جنسیتی را تضمین کنند. از منظر تحلیلی، این وضعیت نشان می‌دهد که تغییر قانون بدون تغییر زیرساخت‌های اجتماعی و نهادی محدودیت‌های عملی دارد و تعارض میان شریعت و الزامات بین‌المللی حقوق بشر را پررنگ می‌کند. به‌عبارت دیگر، فقه سنتی با معیارهای حقوق بشری، به‌دلیل عدم انعطاف کافی، قادر به پاسخگویی به واقعیات اجتماعی مدرن نیست و این امر موجب اختلال در تحقق حقوق برابر زنان در فرآیند طلاق می‌شود.

در تاجیکستان، ساختار حقوقی مبتنی بر سنت‌های سوسیالیستی و کنترل قضایی، تعارضات میان حقوق فردی و الزامات بین‌المللی را تا حدی مهار کرده است، اما تحلیل نشان می‌دهد که رویکرد بازدارنده نسبت به طلاق باعث کاهش انعطاف‌پذیری نظام حقوقی و کندی پاسخ‌گویی به تغییرات اجتماعی شده است. این نکته مهم است که در این کشور، پوشش قضایی و مشاوره‌ای توانسته برخی پیامدهای روانشناختی و اجتماعی طلاق را کاهش دهد، اما همچنان کمبود حمایت‌های اقتصادی و فرهنگی، مانع اثرگذاری اصلاحات شده است.

یافته‌های پژوهش به‌طور تحلیلی نشان می‌دهد که علل اصلی تعارض میان شریعت و حقوق بشر عبارتند از:

۱. تمرکز قدرت بر یک طرف در شریعت سنتی (مرد در ایران)، بدون سازوکارهای حمایتی مؤثر؛

۲. فقدان زیرساخت‌های اجتماعی و آموزشی برای توانمندسازی زوجین و ایجاد آگاهی حقوقی؛
۳. محدودیت انعطاف‌پذیری قوانین برای پاسخگویی به تغییرات سریع اجتماعی و فرهنگی؛
۴. تضاد میان نصوص فقهی و الزامات بین‌المللی که در شرایط عملی، پیامدهای نابرابر ایجاد می‌کند.

از منظر تحلیلی، راهکارهای مؤثر برای کاهش تعارض و تقویت نهاد خانواده، ترکیبی از اصلاح قوانین، توانمندسازی اجتماعی و فرهنگی و بهره‌گیری از ظرفیت‌های اجتهادی فقهی است که می‌تواند با ارتقای عدالت جنسیتی و انطباق با موازین حقوق بشر، اثر مثبت بر پایداری خانواده داشته باشد. این تحلیل نشان می‌دهد که اصلاحات صرفاً قانونی بدون همزمانی با تغییرات نهادی، اجتماعی و فرهنگی، قادر به حل تعارض‌ها و کاهش آثار منفی طلاق نیست و ضرورت رویکردی یکپارچه و تحلیلی برای بازسازی نهاد خانواده را برجسته می‌کند.

کتابنامه

قرآن کریم

- افشار، یعقوب (۱۳۹۶). *جامعه‌شناسی خانواده و آسیب‌های آن*. ایران، تهران: انتشارات قومس.
- امامی، سید حسن (۱۳۷۵). *حقوق بشر در اسلام*. ایران، تهران: اسلامیه.
- امامی، سید حسن (۱۳۷۰). *حقوق مدنی*. ایران، تهران: اسلامیه.
- جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۸۶). *ترمینولوژی حقوق*. ایران، تهران: گنج دانش.
- جوادی یگانه، محمد (۱۳۹۰). *طلاق و تحولات خانواده در ایران*. فصلنامه جامعه‌شناسی ایران، ۱۰ (۲).
- حسینی، سید محمد (۱۳۹۵). *بررسی حضانت در فقه امامیه و حقوق کودک*. فصلنامه پژوهش‌های فقهی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۶). *حقوق خانواده*. ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۹۱). *حقوق خانواده (جلد دوم: انحلال نکاح)*. ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- مرکز آمار ایران، *سالنامه آماری کشور ۱۳۹۴ تا ۱۴۰۱*. معاونت طرح‌های آماری و اطلاعاتی، قابل دسترس در: www.amar.org.ir
- محمدی، محسن (۱۳۹۴). *حقوق بشر و آزادی مذهب در فقه اسلامی*. ایران، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۷۹). *حقوق خانواده در اسلام و حقوق تطبیقی*. ایران، تهران: نشر دادگستر.

موسوی، غلامرضا (۱۳۹۵). طلاق و خانواده در کشورهای آسیای مرکزی. *دوفصلنامه خانواده و قانون*، ۴ (۲).

یزدانی، محمد (۱۳۹۵). *فقه و حقوق خانواده*. ایران، تهران: انتشارات مجد.

یزدانی، غلامرضا (۱۳۹۹). *حقوق خانواده*. ایران، تهران: انتشارات مجد.

یثربی قمی، سید علی محمد (۱۳۹۴). *حقوق خانواده در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران*. ایران، تهران: نشر دانشگاهی.

Abbas J. Ali. (2011). *Human Rights in Islam: Theoretical and Practical Aspects*. London: Routledge.

Abdusalomov, S. (2020). *Family Law of Tajikistan*. Dushanbe: Adolat Press.

An-Na'im, Abdullahi Ahmed. (2002). *Islam and the Secular State: Negotiating the Future of Shari'a*. Harvard University Press.

Broyde, Michael J. (2003) *Modern Applications of Jewish Law*. Hoboken: Ktav Publishing.

Coontz, Stephanie. (2005) *Marriage, a History: How Love Conquered Marriage*. New York: Penguin Books.

Cleuziou, Juliette. (2020). What Does Marriage Stand for? Getting Married and Divorced in Contemporary Tajikistan. *Oriente Moderno*, 100 (2).

Donnelly, Jack. (2003). *Universal Human Rights in Theory and Practice*. Cornell University Press.

Fahlbusch, Erwin. (2003). *The Encyclopedia of Christianity*. Grand Rapids: Eerdmans.

Harris, Colette. (2017). Gender, Marriage and the State in Tajikistan. *Central Asian Survey*.

Jenny Rose. (2011). *Zoroastrianism: An Introduction*. London: I.B. Tauris.

Nader Hashemi & Emran Qureshi (eds.) (2010). *Islam and Human Rights*. London/ New York: Routledge.

Roche, Sophie (ed.) (2020). *The Family in Central Asia: New Perspectives*. De Gruyter-Brill.

Махмудов, М., Худоёров, Б. Тафсири Кодекси Оилаи Ҷумҳурии Тоҷикистон / М. Махмудов, Б. Худоёров. – Душанбе : Эр-граф, 2011. - 432 с. (на тадж. яз.).

Қонуни оилаи Ҷумҳурии Тоҷикистон 13 ноябри соли 1998 (тағирот дар 03/01/2024)

Махмудзода, Мохкам Аъзам ович. Нигоҳдорӣ ва таҳкими оила дар Тоҷикистон. Душанбе 1998.

- Махмудзодаи суди олий. Сиёсати ҳуқуқӣ ва идоракунии демократӣ Душанбе, 2017.
- См.: Рахматова Т.Р. Правовое регулирование расторжение брака в международном частном праве // Юридический вестник. – 2020. – № 1 (1). – С. 78.
- Королев, Ю.А. Семья, государство, общество / Ю.А. Королев. - М.: Юрид. лит., 1971. - 192 с.
- Хазова, О.А. Брак и развод в буржуазном семейном праве. Сравнительно-правовой анализ / О.А. Хазова. - М.: Наука, 1988. - 170 с.
- См.: Тагаева С.Н. Брак и развод международного характера. – Душанбе : Ирфон, 2007. – С. 54.